

فصلنامه تاریخ اسلام

سال ششم، تابستان ۱۳۸۴، شماره مسلسل ۲۲، ص ۵ - ۲۶

کند و کاوی در تعریف علم تاریخ و نقد یک نگاه

دکتر علی رضا ملائی توانی*

این مقاله در پی آن است که اولاً، بر ضرورت گسترش مطالعات روش‌شناسی و معرفت‌شناسی تاریخی در ایران تأکید کند و ثانیاً، با نقد یکی از تعریف‌هایی که اخیراً درباره علم تاریخ صورت گرفته، توجه اندیشوران را به بحث‌ها و گفت و گوهای انتقادی سوق دهد تا با نقد بسیاری از سنت‌های رایج در امر آموزش و پژوهش تاریخ در ایران، زمینه تغییر نگرش‌ها و روش‌ها در این حوزه بیش از پیش فراهم آید. از این رو، نگارنده پس از شرح اجمالی برخی از عناصر و مؤلفه‌های اصلی هویت دهنده علم تاریخ و بیان کاستی‌ها و نارسائی‌های تعریف ارائه شده در کتاب «اسلام و ایران؛ بررسی تاریخی»، تعریفی دیگر از این علم ارائه کرده است.

واژه‌های کلیدی: علم تاریخ، فلسفه علم تاریخ، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی،

تاریخنگاری.

*. استادیار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه.

بایستگی‌های پرداختن به مباحث تئوریک تاریخ

تاریخ‌نگاری در فرهنگ ایرانی - اسلامی سنتی کهن و ریشه‌دار است، اما واقعیتی تلخ و تکان دهنده، این سنت کهن را تا روزگار ما همراهی کرده است و آن فقدان مباحث نظری یا فقر تأملات تئوریک درباره تاریخ و علم تاریخ بوده است. البته این امر مستلزم آن است که تکاپوهای فکری و دغدغه‌های فرزانه‌گانی، چون ابن خلدون در گذشته و تلاش‌های پراکنده و گاه تفننی مورخان نوگرای امروز را به دیده تساهل بنگریم.

مراد از مباحث نظری درباره تاریخ، از یک سو، مجموعه اندیشه‌ها، آراء، نظریه‌ها و تأملاتی است که تاریخ را فرایندی مستقل از ذهن انسان می‌داند که به تعبیر دکتر شریعتی، روند صیوروت آدمی یا علم شدن انسان است و از سوی دیگر، علم تاریخ، به معنای بررسی علمی و روش‌مند پدیده‌های تاریخی است. این حوزه دربردارنده مباحث بسیار گسترده‌ای، مانند فلسفه علم تاریخ، فلسفه نظری تاریخ، و به طور مشخص مباحث معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری است. این قلم اکنون در صدد بررسی و تبیین علل فقر نظریه‌پردازی درباره تاریخ نزد مسلمانان (به طور عام) و ایرانیان (به طور خاص) نیست، لکن مدعی است که رابطه دو سویه‌ای میان رشد و تکاپوی علم تاریخ و گسترش و بالندگی مباحث نظری تاریخ وجود دارد.

سیری اجمالی در سنت تاریخ‌نویسی اسلامی بیانگر فقدان مباحث تئوریک درباره تاریخ است؛ در نتیجه علم تاریخ و تاریخ‌نگاری ایرانی، اسلامی، کمتر توسعه یافته و عمدتاً بر پایه الگویی واحد تا دوران معاصر تکرار شده و تنها در سده اخیر و در پرتو تاریخ‌نگاری‌های جدید (و به طور مشخص علم و مدرنیته اروپائی) به پاره‌ای از تغییرات - آن هم اغلب صوری و تقلیدگونه - تن داده است.

منتقدان این سنت هنگامی که با نگاه آسیب‌شناسانه میراث تاریخ‌نگاری گذشته را نقد و بررسی می‌کنند، عمدتاً در بیان ضعف‌های آن، دلایل ذیل را طرح می‌کنند: الف) تسلط سنت

فکری ارسطویی و نگاه متنازل و حتی گاهی پست‌تر از شعر به تاریخ که بر اساس آن، در طبقه‌بندی‌های قدیمی علوم، تاریخ جایگاهی نداشت و متفکران و مورخان اسلامی نیز از همین نگاه متأثر بودند. ب) دیدگاه کلامی جبرگرایانه مبتنی بر مشیت الهی بر روند تحولات تاریخ و هم تفکر تاریخ‌نگاران اسلامی سیطره داشت. ج) مورخان کهن با توجه صرف به بازتاب رخدادهای سیاسی، از حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی غفلت می‌ورزیدند. د) تاریخ‌نگاری، صرفاً توصیفی (نقلی - وقایع‌نگارانه) و مبتنی بر انعکاس ساده پیش‌آمدها بود و از کاربرد عقل و تأمل در عوامل بروز رخدادهای تاریخی و پی‌آمدهای آن (تاریخ‌نگاری عقلی یا علمی) غفلت می‌گردید. ه) اغلب تاریخ‌نگاران از طبقه دیوانیان و صاحبان مشاغل دولتی بودند و می‌بایست با ملاحظات خاصی تاریخ‌نگاری کنند. علت‌های دیگری مشابه این موارد نیز ذکر شده، اما اکنون که این کاستی‌ها را شناخته‌ایم، چرا نمی‌توانیم راه برون‌رفت از آن را پیدا کنیم؟ چرا به درستی نمی‌دانیم میان فلسفه علم تاریخ و فلسفه نظری تاریخ، چه تفاوت‌هایی وجود دارد؟ چرا در درس تاریخ‌نگاری، عمدتاً به معرفی منابع می‌پردازیم تا بیان نگرش‌ها و تأملات تاریخ‌نگاران به پدیده تاریخ، علم تاریخ و فلسفه تاریخ و یا بیان روش‌ها و متدهای نگارش تاریخ؟ چرا مباحث معرفت‌شناسی و روش‌شناسی تاریخی تا این حد غریب مانده‌اند و عمدتاً دانش‌آموختگان رشته‌های دیگر به ترجمه آثار فیلسوفان و مورخان غربی اهتمام می‌ورزند و ما اساساً به آنها احساس نیاز نمی‌کنیم؟!

با توجه به تحولات گسترده مباحث فلسفه علم (به طور عام) و فلسفه علم تاریخ (به طور خاص)، چرا هنوز یک اثر معتبر در باب روش تحقیق در تاریخ وجود ندارد و دانشجویان تاریخ می‌بایست به آثاری که سه دهه قبل در این باره نوشته یا ترجمه شده‌اند، مراجعه کنند؟ چرا مکاتب بزرگ تاریخ‌نگاری غربی هنوز در ایران شناخته نشده‌اند؟ چرا اساساً درس‌های تئوریک، مانند فلسفه تاریخ، روش تحقیق، کلیات و مبانی علم تاریخ، تاریخ‌نگاری و مانند آنها جدی گرفته نمی‌شوند؟ و ده‌ها پرسش دیگر از این دست!

خوش‌بختانه امروز گروه‌های بسیاری از دانش‌آموختگان و استادان تاریخ در دانشگاه‌های کشور - که اغلب از جوانان هستند - این دغدغه‌ها را به روشنی مطرح می‌کنند و می‌کوشند با ورود مشتاقانه به عرصه مباحث نظری تاریخ و نیز اتخاذ روش‌ها و رویکردهای نوین در آموزش تاریخ، از نسل قدیم فاصله بگیرند؛ آنان به درستی دریافته‌اند که برای اعتلای این علم و تغییر نگرش‌های سنتی و عامیانه در خصوص کاربردهای نظری و عملی این رشته و نیز توانمندی‌های دانش‌آموختگان آن در عرصه‌های گوناگون به نگاه جدیدی نیاز دارند تا اعتبار و جایگاه شایسته این علم را دوباره احیا کنند و مجبور نباشند همانند تاریخ‌نگاران کهن اسلامی در مقام دفاع از تاریخ‌نویسی و توجیه کار خویش، در مقدمه آثارشان مطالبی دربارهٔ فواید دینی، علمی و عملی تاریخ بنویسند.^۱ آنها نیک می‌دانند برای پیش‌برد این علم، باید به تقویت و گسترش مباحث تئوریک تاریخی اهتمام ورزند و علم تاریخ را بر اساس رهیافت برون تاریخی و در پرتو مباحث نوین روش‌شناسی و معرفت‌شناسی به پیش برند. این اقدام مبارکی است که جلوه‌هایی از آن را در یک دهه اخیر، به ویژه در ترجمهٔ آثار فلسفه تاریخ غربی و طرح مباحث تاریخ‌نگاری در سخنرانی‌ها، مقاله‌ها و همایش‌های گوناگون، می‌توان دید.

هستهٔ اولیه و نقطهٔ ثقل مباحث نظری، تاریخ تعریف «علم تاریخ» است. هر گونه تلقی یا تعریفی از یک علم، نوع نگاه و انتظار ما را از آن علم نشان می‌دهد. طبیعتاً با توجه به ماهیت متحول این علم از گذشته تا امروز، می‌بایست تعریف این علم نیز تغییر یابد و متناسب با اقتضائات و نیازهای جدید و همگام با علوم نوین، زاویه و افقی نو به تعریف این علم گشوده شود تا پاسخ‌گوی رهیافت‌ها و رویکردهای امروزی ما باشد؛ بنابراین، هر گونه قوت و ضعف ما در تعریف علم تاریخ، به همان نسبت نشان‌دهندهٔ توانمندی‌ها و ناتوانی‌های ماست.

با این همه، نباید فراموش کرد که به علت ماهیت متحول این علم و نیز اختلاف نظرهایی که دربارهٔ دامنه و قلمرو موضوعات مورد مطالعه آن وجود دارد، ارائهٔ تعریفی که مورد وفاق همه فیلسوفان علم و تاریخ‌نگاران باشد، دشوار و شاید دست‌نیافتنی به نظر می‌رسد. نگاهی

به سیر تعاریفی که از این علم در مجامع علمی غربی (از سده‌های گذشته تا امروز) ارائه می‌شود، نشان دهنده ظرافت‌ها و مرزبندی‌های دقیقی است که متناسب با اقتضائات و پیشرفت‌های بشر در علوم دیگر تکوین و تکامل یافته‌اند. در این تعریف‌ها، علاوه بر حوزه مطالعات تاریخی (گذر از عرصه تنگ سیاست به عرصه‌های اندیشه، اجتماع، اقتصاد، فرهنگ و...)، به عوامل شکل دهنده تاریخ (جبر، مشیت الهی، انسان و جامعه) و نیز روش‌های نگارش و تحلیل تاریخ توجه شده است. به گونه‌ای که در پرتو همین تعاریف می‌توان به رشد و تکامل علم تاریخ در دوره‌های مختلف پی برد.

در فرهنگ ایرانی - اسلامی، ارائه تعریفی از علم تاریخ، همواره یکی از دغدغه‌های تاریخ‌نگاران اسلامی بوده که معمولاً در حاشیه بیان فواید و اهمیت تاریخ صورت گرفته است، اما به دلیل عدم رشد فلسفه علم، فیلسوفان مسلمان، جز تاریخ‌نگاران آنها، تعریف نسبتاً دقیق و جامعی از علم تاریخ بیان نکرده‌اند.

خوش‌بختانه، اکنون مجموعه‌ای از دیدگاه‌های مورخان متقدم اسلامی درباره تاریخ و علم تاریخ به صورت مجموعه‌ای واحد در دسترس محققان قرار دارد.^۲ در این مجموعه، تاریخ عمدتاً با تأکید بر مقوله «زمان گذرا» (توقیت) و علم تاریخ، اساساً بر پایه شاخصه‌های تاریخ‌نگاری سنتی (روایی، نقلی و توصیفی) تعریف شده است و بر ضبط و ثبت زمانمند رخدادها استوار است. در حالی که، امروزه پدیده‌های پیچیده‌تری، چون ذهن، زبان، تفسیر و عقل، عناصر مهم‌تری در تعریف علم تاریخ شده‌اند.

نقد یک نگاه

این نوشتار، در حقیقت نقد یکی از تعریف‌هایی است که اخیراً درباره علم تاریخ ارائه شده و هدف از آن گشودن باب مباحثه، گفت‌وگو و مناظره در این حوزه است تا با مشارکت سایر علاقه‌مندان، قدمی هر چند ناچیز به سوی بومی سازی مباحث نظری تاریخ در ایران برداشته

شود و پس از رهایی یافتن ادبیات این حوزه از فقر مفرد، افق‌های جدیدی به روی تاریخ و تاریخ‌نگاری این سرزمین گشوده شود.

تعریف مذکور، بخشی از مقاله «دانش تاریخ، اسلام و ایران» نوشته دکتر حسن حضرتی است که نخستین مقاله از مجموعه مقالات کتاب *اسلام و ایران؛ بررسی تاریخی* می‌باشد.^۳ بدیهی است این نقد تنها متوجه مقاله مورد اشاره است. ایشان نخستین تلاش خود را در عرصه مباحث تئوریک تاریخ با انتشار کتاب *تأملاتی در علم تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی* به ثمر رساند.^۴ این کتاب بخشی از یک اثر بزرگ‌تر بود که اندکی بعد به صورت مجموعه مقالات «دانش تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی» به همت ایشان انتشار یافت و با مقالات محققانه جمعی از پژوهش‌گران ایرانی در حوزه تاریخ‌نگاری اسلامی در اختیار علاقه‌مندان معارف تاریخی قرار گرفت.^۵

مؤلف محترم در مقاله «دانش تاریخ، اسلام و ایران» با طرح مباحثی درباره دشواری‌های تعریف جامع و مورد وفاق تاریخ‌شناسان درباره علم تاریخ و حتی تعیین موضوع و قلمرو آن می‌نویسد: «در میان تعاریف موجود از علم تاریخ، هر چه از روزگار کهن به دوره متأخر نزدیک‌تر می‌شویم به جای تکیه بر مقوله زمان، بر نقش انسان و به تبع آن، عقل انسانی تأکید می‌گردد.» ایشان با ذکر نمونه‌هایی از تعریف تاریخ نزد متفکران و مورخان اسلامی و اروپائی، اظهار می‌دارد که آن چه تاریخ‌نگاران و محققان تاریخ را به ارائه تعاریف متفاوت سوق داده، انتظاراتی است که آنها از این علم داشته‌اند و چون این انتظارات متغیر و سیال بوده، آن تعاریف‌ها نیز دست‌خوش تغییر و تحول شده است. با این مقدمات، ایشان تعریف خویش را این طور ارائه می‌دهد:

«نگارنده این سطور با مطالعه تعاریف موجود از علم تاریخ که از سوی اندیشمندان قدیم و جدید (مسلمان و غیر مسلمان) مطرح شده - این تعریف را تعریفی جامع و مانع می‌داند: «علم تاریخ معرفت به وقایع مهمه گذشته انسانی است».^۶

ایشان در شرح و بسط اجزا و مؤلفه‌های اصلی تعریف خود، به بررسی سه متغیر اصلی «انسان»، «گذشته» و «وقایع مهمه» می‌پردازند که نظر به اهمیت این مباحث، آنها را عیناً نقل می‌کنیم:

«در این تعریف برای علم تاریخ سه متغیر در نظر گرفته شده است: انسان، گذشته و وقایع مهمه. به نظر می‌رسد حذف یا نادیده گرفتن هر کدام از این سه متغیر، تاریخ را از داشتن موضوع و قلمرو مشخص محروم خواهد کرد. متغیر نخست دلالت بر «انسان» دارد؛ چرا که اساساً انسان موضوع علم تاریخ است. ما در تاریخ به دنبال انسان هستیم، از این رو آن جایی که انسان نباشد، تاریخ نیز وجود ندارد. موضوعی که بالاستقلال برای تاریخ مهم است، انسان است. بنابراین علم تاریخ پیرامون «انسان» در گردش است. اگر در تاریخ، کوه طور یا چاه زمزم و یا غار حراء اهمیت یافته، به دلیل وجود ردپای انسان در آن مکان‌هاست، وگرنه آنها به خودی خود موضوع و محل توجه تاریخ نمی‌بودند. متغیر دوم دلالت بر «گذشته» دارد؛ چرا که اساساً قلمرو علم تاریخ محدود به زمان گذشته است یعنی در تاریخ تنها از وقایعی گفت و گو می‌شود که رخ داده و زمانی از آنها گذشته است. علم تاریخ به حال و به آینده تعلق ندارد، بلکه تنها شامل زمان گذشته است. اگر در این علم از زمان حال و آینده گفت و گو شود، در آن صورت به قلمرو فایده تاریخ قدم نهاده‌ایم. به عبارت دیگر، فایده تاریخ اساساً برای زمان حال و آینده است، اما موضوع‌های تاریخی تنها در زمان گذشته قابل جستجو هستند. در حال حاضر شاخه‌های جدیدی در علم تاریخ ایجاد شده که قلمرو این علم را به زمان حال بسیار نزدیک کرده که از آن جمله می‌توان به «تاریخ اکنون»* و «تاریخ شفاهی»** و «تاریخ

* Actual history.

** Oral history.

زنده»^{*} اشاره نمود، اما با این وصف، هم‌چنان قلمرو آن از زمان گذشته خارج نشده، بلکه تنها «گذشته تاریخی» به «حال» نه صد سال، بلکه به اندازه صد روز نزدیک تر شده است. البته گفتنی است این فاصله‌ها را «تاریخ شفاهی» و «تاریخ اکنون» پُر کرده است. اما متغیر سوم دلالت بر «وقایع مهمه» دارد؛ یعنی هر آن چیزی که در گذشته برای انسان و درباره انسان اتفاق افتاده است، جزو تاریخ به شمار نمی‌آید، بلکه تنها وقایع مهمه‌ای که برای مورخان ارزش ثبت داشته است، جزو تاریخ است. البته مهم بودن یک واقعه در نزد مورخان امری نسبی است. به عبارت دیگر، در این باره هیچ اتفاق نظری در بین مورخان نیست. آنها متأثر از ارزش‌ها و باورهایشان، این «مهم» بودن را تعریفی ویژه نموده‌اند. شاید واقعه‌ای برای یک مورخ مسلمان مهم تلقی شده ارزش ثبت داشته باشد، اما همان واقعه برای مورخ یهودی از عنصر «مهم» بودن تهی باشد و از این رو آن را ثبت نکند. بنابراین در تعریف مهم بودن یک رخداد، هر مورخی به صورت اختصاصی آن را تعریف می‌کند، اما آن چه حائز اهمیت است، این که هیچ مورخی واقعه‌ای را که برایش مهم نبوده و از نظر او ارزش ثبت نداشته، ثبت نمی‌کرده است. به عبارت دیگر، هر رخدادی که مورخی آن را ثبت کرده، به طور قطع و یقین واجد عنصر «مهم بودن» بوده است، وگرنه ثبت نمی‌شد. ضرورت گنجاندن این متغیر در تعریف حاضر، زمانی بیشتر روشن می‌شود که از زاویه برهان خلف به آن بنگریم و این متغیر را از تعریف مان حذف کنیم. در این حالت، تاریخ مساوی با تمام گذشته انسان می‌شود؛ در حالی که این نه ضروری است و نه ممکن»^۷.

این تعریف دارای نکات قوت زیادی است؛ شجاعت علمی و تلاش برای نوآوری و ارائه

* Living history.

تعریفی منحصر به فرد از علم تاریخ و شرح مؤلفه‌های آن با حداقل واژگان از برجستگی‌های این تعریف است. اما از آن جا که هدف این مقاله بیان نارسایی‌ها و کاستی‌های این تعریف به منظور بازسازی و باز تعریف آن است، از ذکر محسنات آن خودداری و به بیان ضعف‌ها بسنده می‌کنیم.

نگارنده محترم تعریف خود را جامع و مانع می‌داند؛ این ادعای بزرگی است که نه تنها با مدعیات و مفروض‌های اصلی مقاله، بلکه با آرمان‌های علم نیز تعارض دارد، زیرا علم متواضع‌تر از آن است که چنین قاطعانه و با اطمینان از یافته‌های خود دفاع کند. ایشان در آخرین پاراگراف منتهی به تعریف خود، درباره راز تعریف‌های متفاوت از تاریخ می‌نویسد: انتظارات مورخان و محققان از علم تاریخ در دوره‌های گذشته، متغیر و سیال بوده و به تبع آن، تعریف آنها از این علم نیز دچار تغییر و تحول شده است. «بنابراین تعریف ما از هر علمی تابع انتظاراتی است که از آن علم داریم و این مسأله اختصاص به تاریخ نداشته بلکه درباره همه علوم صادق است». این عبادت‌ها با ادعای جامع و مانع بودن تعریف ایشان ناسازگار است، مگر آن که انتظارات و برداشت‌های ما از علم تاریخ به آن چه ایشان اندیشیده و در تعریف خود منعکس نموده‌اند، محدود گردد. حال آن که با تحول و تکامل فزاینده معارف علمی و تغییر پیوسته انتظارات ما از علوم، هیچ تعریفی در این حوزه جامع و مانع نیست و چنان که خواهیم گفت، این تعریف حتی از پاسخ به انتظارات امروزمین ما در باب تاریخ آشکارا ناتوان است تا چه رسد به انتظارات آیندگان. بنابراین، نخستین انتظار از یک سخن علمی، فروتنی و باز گذاشتن راه‌های بازاندیشی و تکمیل یافته‌های پیشین است.

مؤلفه‌های اصلی شکل دهنده علم تاریخ

هم چنان که تأکید کردیم، ارائه تعریف جامع و مانع از علم تاریخ، حتی به گونه‌ای که اکثر مورخان و فیلسوفان تاریخ درباره آن توافق کنند، مقدور نیست. از همین رو، بهتر است که به

جای تعریف، شاخصه‌ها و مؤلفه‌های اصلی شکل دهنده و هویت‌بخش علم تاریخ را بیان کنیم تا در پرتو آنها بتوان تعریف نسبتاً قابل قبولی از آن ارائه داد:

۱. علم تاریخ گذشته انسان‌ها و جوامع بشری را مطالعه می‌کند؛ این گذشته، صرفاً به حوزه‌های سیاسی محدود نیست، بلکه همه عرصه‌های تمدنی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، نظامی و... که انسان محور آن بوده است را دربرمی‌گیرد؛ باید توجه کنیم که این حوزه‌ها همواره در حال گسترش و گشودن افق‌های جدید بوده‌اند.

۲. همه تاریخ، تاریخ معاصر است؛ یعنی تاریخ‌نگاری همواره از دریچه زمان حال و در پرتو نورافشانی‌های وضعیت کنونی صورت می‌پذیرد. هر نسلی از زاویه نگاه خود به تاریخ می‌نگرد و آن را به ثبت می‌رساند تا پرسش‌ها و دغدغه‌های معاصران خود را پاسخ گوید؛ از همین رو، مورخان همواره از فضای علمی، سیاسی، فکری و فرهنگی روزگار خود تأثیر می‌پذیرند و از همان دریچه تاریخ را می‌نگارند؛ به این معنا، تاریخ‌نگاری پدیده‌ای موقعیت‌مند است.

۳. در نگارش تاریخ باید به بسط و انکشاف رخدادها توجه کرد. در واقع، پاره‌ای از وقایع مقدمه و موخره زیادی ندارند، اما پاره‌ای دیگر به مثابه فرایندهایی هستند که در بستر تاریخ، قابلیت‌های درونی خود را بروز می‌دهند. لذا نگاه فرایندی به تحولات سبب می‌شود تا جنبه‌های پیدای و پنهان و نیز پی‌آمدهای درونی و بیرونی آنها بهتر آشکار گردد؛ بسیاری از حوادث مهم تاریخی این گونه‌اند، مانند، انقلاب‌ها، جنگ‌ها، ظهور و سقوط سلسله‌ها و نهضت‌ها، اصلاحات و ...

۴. علم تاریخ با رخدادهای جزئی، خرد و منحصر به فرد که تنها یک بار رخ داده‌اند و به شخص، جامعه یا کشوری خاص تعلق دارند، مربوط می‌شود. از آن جا که این رخدادها را نمی‌توان در جایی دیگر تجربه یا تکرار کرد، دستیابی به قوانین عام و جهان‌شمول و یا تعمیم‌های کلی درباره آن، جایز و مقدور نیست. بنابراین، هر رخداد تاریخی باید جداگانه مطالعه گردد و از تسری قواعد تئوریک به آنها (به عنوان امری مطلق) اجتناب شود. باید

اعتراف کرد که جنبه‌هایی از برخی تحولات تاریخی؛ مانند انقلاب‌ها، نهضت‌ها، ظهور و سقوط سلسله‌ها و نظایر آن، تا حدی امکان تعمیم‌پذیری دارند، اما به هیچ وجه، همه ابعاد آنها را نمی‌توان با قوانین عام ارزیابی کرد.

۵. علم تاریخ، تولیدکننده قوانین عام و کلی نیست، بلکه از تئوری‌ها و دست‌آوردهای نظری علوم دیگر، از جمله روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، علم سیاست، جغرافیا، اقتصاد، باستان‌شناسی و ... استفاده می‌کند و از نظریه‌ها و رهیافت‌های آنها در جهت شناخت و تحلیل منطقی‌تر موضوعات خود بهره می‌جوید. بنابراین، مورخ در پی کشف قوانین نیست، اما اگر مورخی ضمن پژوهش‌های تاریخی خود به یک رشته قواعد کلی دست یافت و از رخدادهای عبرت‌یاشناختی کلی حاصل کرد، نباید آنها را هدف مستقیم او دانست، بلکه فوایدی است که بر کار او مترتب شده است.

۶. هیچ مورخی همه حوادث متقن گذشته را نمی‌نگارد بلکه به‌گزینش آنها دست می‌زند، برخی از رخدادهای از نگاه یک تاریخ‌نگار، مهم و قابل ذکر و تفسیر تلقی می‌شوند، ولی همان‌ها از نگاه مورخی دیگر ممکن است اهمیتی نداشته و درخور نگارش نباشند، زیرا مورخ بر اساس معیارها و موضوعات پژوهش و نیز روش‌های پژوهشی خود به رویدادها می‌نگرد و آنها را از صافی ذهن خود می‌گذراند و بنابر اهمیتی که خود برای آنها قائل است، آنها را دسته‌بندی کرده و در جایگاه مناسب قرار می‌دهد، زیرا نمی‌توان همه اطلاعات و داده‌های تاریخی را ذکر کرد، به علاوه، نگارش تاریخ بدون گزینش و انتخاب، نه تنها سودمند نیست، بلکه اساساً ناممکن است.

این گزینش، گاه در انتخاب زاویه دید و روش تحقیق مورخ نهفته است (نگرش نخبه‌گرایانه) و گاه در انتخاب موضوع، هر تحقیقی، با قطع نظر از موضوع و رویکرد پژوهشی، در مرحله نگارش نیازمند گزینش رویدادهاست که دکتر حضرتی از آن به «وقایع مهمه» یاد کرده است. برای روشن شدن این موضوع، مثالی از زبان یکی از فیلسوفان نام‌دار تاریخ ذکر

می‌کنیم:

«فرض کنید کسی تمام روزنامه‌های یک روز جهان را در اختیار دارد با تضمین این که مندرجات آنها کلمه به کلمه عین حقیقت است، با این همه روزنامه چه می‌تواند بکند؟ چگونه آنها را نظم و ترتیب بخشد؟ و بر فرض که جمیع واقعیات را هم واجد اهمیتی یکسان پندارد باز قادر نیست تاریخ یک روز را بنویسد و کلیه داده‌ها را در آن بگنجانند. باید انتخاب کند او اگر همه داده‌ها را نیز به کار برد، باز ناچار است بعضی را پرچلوه سازد واز طول و تفصیل بقیه بکاهد و همین که دست به این عمل زد، وارد «جرگه ذهنیت» شده است. مقصودم حب و بغض‌هایی است که به کار می‌افتد و برای خود نویسنده بسیار دشوار است که متوجه آنها بشود. واقعیت تاریخی چیزی سخت و استوار چون سنگ یا آجر نیست که بتوان برداشت و مصرف کرد؛ واقعیت (به مفهومی) ساخته بشر است و نتیجهٔ گزینش از میان مواد خام است...»^۸.

۷. تاریخ هر عصر را پس از وقوع آن بهتر و دقیق‌تر می‌توان نگاشت، زیرا با فروکش نمودن التهاب‌های سیاسی و هیجان‌های به غلیان آمده از یک سو، و انتشار گستردهٔ اطلاعات، اسناد، مدارک و منابع مربوط به آن دوره، از سوی دیگر، امکان شناخت منطقی‌تر و عمیق‌تر، بیش از پیش فراهم می‌آید. به علاوه، حجاب هم‌زمانی که باعث نگرش‌های جانبدارانه به رویدادهاست، برطرف می‌گردد و با انکشاف و بسط تاریخی رخداد یا دورهٔ مورد مطالعه، علاوه بر امکان نقد منطقی‌تر شواهد و مدارک، روابط علی و معلولی پدیده‌ها و نتایج حاصل از آن نیز کشف می‌شود. بدیهی است این به معنای نفی «تاریخ اکنون» یا «تاریخ زنده» که به بررسی گذشتهٔ بسیار نزدیک می‌پردازند، نیست.

۸. تاریخ‌نگار، مانند هنرمند، با گزینش وقایع مورد نیاز خود - که منطبق با موضوع و روش اوست - پیوند منطقی و عقلانی میان رخدادها برقرار می‌کند و با ایجاد روابط علی و معلولی میان پدیده‌ها و افزودن تفسیرهای خود، از حوادث پراکنده که به تنهایی بی‌معنا می‌نمایند،

مجموعه‌ای منسجم، معنادار و قابل فهم بنا می‌کند که پس از حاصل شدن نوعی شناخت، مجهولی به معلوم تبدیل می‌شود.

۹. علم تاریخ، حاصل تعاملات مورخ با وقایع است که در این تعامل، تاریخ‌نگار تفسیر خود را بر رخدادها تحمیل می‌کند،^۹ زیرا نگاه مورخ به گذشته - خواسته یا ناخواسته - بر انبوهی از پیش‌فرض‌ها، ارزش‌ها، داوری‌ها، تئوری‌ها، باورها، دانسته‌ها و ملاحظات متعدد سیاسی، اخلاقی، مذهبی، ملی، فرهنگی و ... مبتنی است؛ در واقع، مورخان با چارچوب‌های خاصی به نگارش، سنجش و ارزیابی داده‌ها می‌پردازند. این تفسیرها هم در نوع نگاه تاریخ‌نگار و هم در انتخاب رویدادها و هم در انتخاب روش تحلیل آنها دخالت دارد. به همین دلیل، بررسی و نگارش رخدادها به صورت کاملاً عینی ممکن نیست؛ به بیان دیگر، ما اساساً خبر، روایت و داده‌های خالص، عریان و محض نداریم، زیرا هر روایتی مسبوق به انبوهی از پیش‌فرض‌ها و تفسیرهای ذهنی است که ناخواسته بر نحوه انعکاس آن اثر می‌گذارد. در نتیجه، دستیابی به تمام حقیقت و نیز نگارش رخدادها به صورت شفاف و عریان ممکن نیست، از این رو، هیچ‌گاه نمی‌توان تاریخ نهایی رویدادها را نگاشت.

این تفسیرها تنها به تاریخ‌نگاری مدرن محدود نمی‌گردد، بلکه همه انواع آن را، از تاریخ‌نگاری‌های اولیه، وقایع‌نگاری‌ها و تاریخ‌های نقلی و روایی کهن تا فرآورده‌های پژوهشی مکاتب تاریخ‌نگاری معاصر دربرمی‌گیرد. گذشته از ساختار روحی و روانی انسان‌ها، بسیاری از تفسیرها معمولاً در پرتو تئوری‌ها صورت می‌پذیرند. در تاریخ‌نگاری ماقبل مدرن، تاریخ به مثابه تحقق نقشه خداوند نگریسته می‌شد و همه رخدادها با این دیدگاه تفسیر می‌گردید. در دوران جدید، این تفسیرها از مکاتب و نحله‌های روش‌شناسی مدرن، از جمله روش‌های پوزیتیویستی، هرمنوتیک، همدلی، کارکردگرایی، رفتارگرایی و شعبه‌های گوناگون آنها و انبوهی از روش‌های دیگر نشأت می‌گیرند. این امر، با توجه به مصرف‌کنندگی علم تاریخ و شیوه‌های متحول و متغیر تفسیر تاریخی به صورت‌های گوناگون در حال انجام است.

۱۰. با توجه به اصول پیش گفته، می‌توان به تعداد مورخان، دربارهٔ رخدادهای تاریخی، تاریخ‌نگاری کرد. راز نگارش تاریخ‌های مختلف از یک رویداد یا یک دورهٔ تاریخی از سوی تاریخ‌نگاران معاصر، در واقع به اصل‌گزینش در تاریخ و تبعات آن باز می‌گردد که سبب می‌شود حتی دربارهٔ یک موضوع خاص که منابع خاصی نیز دارد، هیچ‌گاه دو اثر کاملاً مشابه نگاشته نشود.

۱۱. بر خلاف علوم طبیعی که می‌توانند بر پایه قوانین کلی به تجربه، تکرار و پیش‌بینی دست بزنند، در علوم انسانی (به طور عام) و تاریخ (به طور خاص) نمی‌توان رخدادهای پیش‌بینی کرد و اساساً این مقوله جزء اهداف این علم نیست. البته، این به معنای نفی پیش‌بینی‌های محدود و نسبی نیست، اما واقعیت این است که هر نوع پیش‌بینی در تاریخ، بر وقوع یا عدم وقوع رخداد مورد پیش‌گویی اثر می‌گذارد، زیرا موافقان و مخالفان واقعه را به واکنش و صف‌آرایی وا می‌دارد تا برای وقوع زودتر یا پیش‌گیری از بروز آن گام بردارند. به همین سبب، پیش‌بینی در تاریخ گاهی تحقق می‌یابد و گاهی نیز ممکن است به کابوس تبدیل شود و یا اساساً تحقق نیابد.

از منظری دیگر باید توجه داشت که بسیاری از مسائل و موضوع‌های علوم انسانی و تاریخی پدیده‌هایی ارادی هستند. از ویژگی‌های پایدار و کلیدی امور ارادی این است که آنها در معرض تغییرات مداوم قرار دارند، زیرا از ابداعات ذهنی انسان‌ها ناشی می‌شوند. هنگامی که شکل‌های جدیدی از اعمال و افکار جمعی و فردی امکان بروز می‌یابد، شکل‌های متنوعی از معنا ممکن می‌گردد. در همه جوامع، حتی بسته‌ترین آنها، ابداعات ذهنی و شکل‌های جدید عمل و نظر وجود دارد و از آن جا که این ابداعات ذهنی پیش‌بینی‌پذیر نیستند، در علوم انسانی و تاریخ، پیش‌بینی ممکن نیست، زیرا برای پیش‌بینی یک ابداع ذهنی، باید پیشاپیش از آن اطلاع داشت، اما نکته مهم‌تر این است که همین ابداعات خود به ابداعات دیگر وابسته‌اند. روشن است که پیش‌بینی ابداعات و نوآوری‌های ذهنی بسیار دشوار است، از این‌رو، پیش‌بینی

در تاریخ، از نظر علمی و منطقی منتفی است.^{۱۱}

۱۲. بر خلاف اغلب رشته‌های علمی و پژوهش‌های دانشگاهی، زبان علم تاریخ جز در موارد محدود، فنی و تخصصی نیست. تاریخ، عموماً به زبان عادی و روزمره نگاشته می‌شود و اگر زبان فنی و تخصصی در آن به کار رود، با زبان تخصصی سایر علوم متفاوت است.^{۱۱} این امر با توجه به تحول مفاهیم زبانی در دوره‌های گوناگون، فهم تاریخ را دشوار می‌کند. آن چه امروز اصحاب هرمنوتیک، تفسیرگرایان و معناکاوان می‌گویند بر همین مقوله دلالت دارد، زیرا گزاره‌های علمی یا روایت‌های تاریخی همواره درون چارچوبی خاص صورت می‌گیرد که بر اساس آن، جهان توصیف و تبیین می‌گردد. معرفت جهان نیز تابعی از زبان و چهارچوبی مفهومی است که محققان و عاملان تاریخ در آن زندگی و کار می‌کنند، از همین رو، هرگز نمی‌توان مستقیماً به ذات پدیده‌های تاریخی نگریست، مگر از دریچهٔ زبان و از پشت عینک‌های شناختی.

۱۳. مطالعه و شناخت گذشتهٔ انسان‌ها به عنوان موضوع تاریخ، با شیوه‌های گوناگون ممکن است. نگاهی به سیر تحول تاریخ‌نگاری در جهان نمایانگر همین واقعیت است؛ تاریخ‌نگاری‌های سنتی اساساً در چارچوب و پارادایم مشخصی صورت می‌گرفت، اما تاریخ‌نگاری‌های مدرن با روش‌ها و رویکردهای متنوعی - که از نگرش‌های پوزیتیویستی عهد روشن‌گری تا نگرش‌های تاویل‌گرایانه گادامری و تبارشناسی فوکویی نوسان دارد - تحقق یافته و می‌یابند و از همین رهگذر، نحله‌ها و مکاتب گوناگونی پدیدار گشته است.^{۱۲} آن چه در گفتار قبل برشمردیم چکیده‌ای بسیار مختصر از مؤلفه‌ها و اجزای شکل دهندهٔ علم تاریخ بود که نگرش‌ها و انتظاراتی دربارهٔ این علم را نشان می‌داد.

در تعریف دکتر حضرتی، تنها به سه مؤلفه اصلی توجه شده است: انسان، گذشته و وقایع مهمه، البته این قلم مدعی آن نیست که می‌توان تعریفی با همه مؤلفه‌ها و شاخصه‌ها ارائه کرد؛ چنین کاری نه مطلوب است و نه ممکن، اما هر تعریفی لازم است که اولاً، عناصر

و اجزای اصلی و هویت دهنده آن علم را دربر گیرد؛ ثانیاً، در قالب جمله یا عبارت‌های کوتاه بیان شود که این امر، مستلزم بهره‌گیری از واژگان و مفاهیم فشرده و مترادفی است که در بردارنده ویژگی‌ها و مؤلفه‌های ساختاری آن علم باشد؛ ثالثاً، حوزه و دامنه این علم را از علوم دیگر متمایز سازد. و رابعاً، با مطالعه آن تعریف، شناخت نسبتاً کاملی از موضوع، قلمرو و محدوده آن علم به دست آید.

در این که سه متغیر مذکور از اجزای اصلی و هویت دهنده «علم تاریخ» است، تردیدی نیست، اما باید به این نکته توجه داشت که مراد ایشان از انسان، قطعاً انسان جمعی است؛ به عبارت دیگر «نوع بشر» است، زیرا انسان منفرد نمی‌تواند حتی هویت داشته باشد تا چه رسد به این که تاریخ را شکل دهد؛ از این رو، هویت، جماعت، تابعیت، کنش‌ها، روابط، نهادها، قواعد، تحولات و ... تنها در پرتو حیات جمعی انسان‌ها شکل می‌گیرد و تاریخ پدیدار می‌گردد. متغیر دوم ایشان؛ یعنی «گذشته»، به درستی تعریف شده است، اما بحث‌انگیزترین متغیر ایشان، مؤلفه سوم؛ یعنی «وقایع مهمه» است. وقایع مهمه، مفهومی مبهم، تفسیرپذیر و چندپهلوسست و با رسالت علم یا تعریف علمی که در قالب عبارت‌های روشن، شفاف و صریح بیان می‌شود، تعارض دارد، زیرا به هیچ وجه نمی‌توان اتفاق نظر مورخان را در باب اهمیت یک رخداد جلب کرد. اساساً ملاک اهمیت پاره‌ای از رخدادها نسبت به پاره‌ای دیگر چیست؟ چرا پاره‌ای از رخدادهای مهم در آثار برخی از مورخان نادیده انگاشته می‌شوند؟ آیا این صرفاً به دلیل مهم نبودن آنهاست؟ مطمئناً پاسخ منفی است. تصور کنید مورخی درباره تاریخ روابط خارجی ایران در فاصله سال‌های (۱۳۳۲ - ۱۳۲۰ش) پژوهش می‌کند، او قطعاً درباره فعالیت بسیاری از احزاب این دوره بی‌اعتناست، اما اگر همان مورخ بخواهد بار دیگر تاریخ احزاب سیاسی ایران را در همان سال بررسی کند، فعالیت‌ها و تحرکات حزبی در کانون توجه او قرار می‌گیرند، بنابراین، آیا می‌توان ادعا کرد که در پژوهش نخست، فعالیت‌های حزبی اهمیت نداشته‌اند؟ اگر مهم نبوده‌اند، چرا در پژوهشی دیگر، آنها در نقطه ثقل مطالعات همان مورخ

قرار گرفته‌اند؟

در مثال وی نیز همین موضوع به چشم می‌خورد: «شاید واقعه‌ای برای یک مورخ مسلمان مهم تلقی شده و ارزش ثبت داشته باشد، اما همان واقعه برای مورخ یهودی از عنصر «مهم» بودن تهی باشد و از این رو آن را ثبت نکنند».^{۱۳} به گمان من اساساً در این جا سخن از مهم بودن یا نبودن آن حادثه تاریخی نیست، بلکه نوعی اراده و تعمد در کار است؛ به تعبیر دقیق‌تر، مسئله‌گزینش و انتخاب‌گری در میان است، بنابراین، بسیاری از رخدادها که در یک اثر تاریخی یا یک پژوهش جدید تاریخی ثبت نمی‌گردد، به منزله مهم نبودن نیست.

تصور می‌کنم بیان این نکته که مهم بودن یک واقعه در نزد مورخان امری نسبی است و آنان در این باره هیچ گونه اتفاق نظری ندارند، کاستی‌های این مفهوم را جبران نمی‌کند و باید برای رفع ابهام‌ها و نارسائی‌هایی که در این متغیر وجود دارد از آن صرف نظر کرد و عطایش را به لقایش بخشید.

ناگفته پیداست که مراد ایشان از این واژه، اشاره به همان اصل «گزینش» در تاریخ است که بدون آن، تاریخ‌نگاری نه ممکن است و نه مطلوب. اساساً در پرتو گزینش، تاریخ موضوعیت و معنا می‌یابد. نقل و ثبت رخداد‌های پراکنده و از هم‌گسیخته که هیچ پیوند و ارتباط منطقی و محتوایی با یک‌دیگر ندارند، با هدف علم تاریخ فرسنگ‌ها فاصله دارد، پس تاریخ‌نگار علمی ناگزیر از گزینش است. این گزینش، دست‌کم در سه سطح مطرح خواهد شد: انتخاب موضوع، انتخاب روش و انتخاب رخداد‌های مرتبط با موضوع و روش کار او؛ به بیان دیگر، مورخ ناگزیر است از میان انواع گوناگون موضوع‌ها یا دوره‌های تاریخی، یکی را برگزیند. وی در گام دوم، می‌بایست از میان انواع گوناگون روش‌ها و رهیافت‌های پژوهشی، شیوه‌ای که بیش از همه با موضوع او سازگار است، انتخاب نماید، مانند روش‌های توصیفی، تحلیلی با رهیافت‌های پوزیتیویستی، معناکاوانه، هرمنوتیک، ساختارگرایانه، کارکردگرایانه، آنالی، تبارشناسانه و... و در گام پایانی، از میان انبوه رخدادها و حوادث مرتبط با موضوع، آن

چه که با روش، رهیافت، انتظارها و رویکردهای او مناسب‌تر است برگزیند و با برقراری پیوندهای علی و معلولی و تفسیرهای علمی خود، مجموعه‌ای معنادار و منسجم پدید آورد. بدیهی است که این اقدام را نمی‌توان تا سرحد «وقایع مهمه» تنزل داد، زیرا اصل‌گزینش و انتخاب، یکی از جدی‌ترین مباحث فلسفه علم (به طور اعم) و فلسفه علم تاریخ (به طور اخص) است.

به نظر می‌رسد ایشان در تعریف خود از علم تاریخ می‌بایست در کنار سه متغیر اصلی، به مؤلفه مهم دیگری نیز توجه می‌کرد که - خواسته یا ناخواسته - آن را نادیده انگاشته‌اند: و آن مقوله مهم «معرفت» است. این معرفت چیست؟ چگونه به دست می‌آید؟ آیا حقیقی است یا اعتباری؟ مستقیم است یا غیر مستقیم؟ عینی و بی‌طرفانه است یا جانبدارانه؟ تجربی است یا شهودی و یا اساساً تفسیری است؟ و دهها پرسش دیگر از این دست.

از این مقدمات چنین برمی‌آید که تعریف دکتر حضرتی از علم تاریخ، نیازمند بازنگری جدی است تا با وارد کردن مؤلفه‌ها و متغیرهای بیش‌تر، تعریف دقیق و جامع‌تری از این علم ارائه نماید. البته این انتظاری طبیعی از همه صاحب‌نظران و علاقه‌مندان مباحث تئوریک تاریخ است تا با مشارکت فعالانه در این عرصه، گامی بلند به سوی اعتلای دانش تاریخ این مرز و بوم بردارند.

تعریفی دیگر از علم تاریخ

البته نگارنده نه قصد دارد و نه بضاعت علمی او اجازه می‌دهد که تعریفی جامع از علم تاریخ ارائه نماید، اما به منظور گرم‌تر شدن تنور این بحث‌ها در ایران می‌کوشد تا به سهم خود گامی فرابیش نهد و تعریف زیر را با وجود همه ضعف‌ها و کاستی‌های ذاتی آن عرضه کند. از همین‌رو، پیشاپیش دست همه منتقدان و صاحبان اندیشه را به گرمی می‌فشارد تا با ورود به این گفت و گوی «علمی» و ارائه نگرش‌های انتقادی خود، پیمودن این مسیر دشوار را هموارتر

سازند.

«علم تاریخ، علم شناخت و تفسیر گذشته انسان‌ها در پرتو حال است که بر اساس روش‌ها، گزینش‌ها و تفسیرهای مورخان به دست می‌آید».

در این تعریف کوشیده‌ایم تا مؤلفه‌ها و متغیرهای مهم شکل دهنده علم تاریخ را بازتاب دهیم؛ از حوزه و قلمرو دانش تاریخ و موضوع آن سخن بگوییم؛ از تأثیرپذیری علم تاریخ از وضعیت حال (حال به مفهوم عام، نه الزاماً وضعیت کنونی) گفت و گو کنیم؛ از روش‌های تاریخ‌نگاری و رهیافت‌های مورخان به پدیده‌های تاریخی سخن به میان آوریم؛ برگزینش در تاریخ و ابعاد و تبعات آن تأکید کنیم؛ تفسیر و تحلیل را در علم تاریخ برجسته سازیم؛ شناخت و معرفت نسبت به گذشته را در مرکز ثقل تعریف قرار دهیم و این همه را به توانایی‌ها، قابلیت‌ها و هنرمندی‌های مورخان منوط سازیم که با توجه به ظرفیت‌های خود و میزان استفاده از دست‌آوردهای نظری علوم دیگر و نیز با ایجاد فاصله معرفتی از رخداد‌های مورد مطالعه و سرانجام با روش‌ها و بینش‌های خود به امر تاریخ‌نگاری اهتمام می‌ورزند و با این اقدام راه را برای عصرها و نسل‌های بعد باز می‌گذارند، زیرا به دلیل وابستگی این علم به مورخان و با توجه به آنچه در باب تقدم تفسیر بر واقعه، مقوله زبان و پیش‌داوری‌ها و مانند آنها برشمردیم، هیچ‌گاه نمی‌توان به حقیقت عریان یا تمام واقعیت دست یافت و تاریخ‌نهایی رخدادها را نگاشت.

پی‌نوشت‌ها

۱. در این باره ر.ک: محسن مهدی، *فلسفه تاریخ ابن خلدون*، ترجمه مجید مسعودی، چاپ سوم، (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳)، ص ۱۷۲.
۲. برای آگاهی بیشتر در این باره ر.ک: صادق آیینه‌وند، *علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی*، چاپ اول، (تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷) ج اول، ص ۳۵-۸۱.
۳. حسن حضرتی، «اسلام و ایران؛ بررسی تاریخی»، *مجموعه مقالات*، چاپ اول، (قم: نشر معارف، ۱۳۸۴).
۴. همو، *تأملاتی در علم تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی*، چاپ اول، (تهران، نقش جهان، ۱۳۸۰).
۵. همو، *دانش تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی*، چاپ اول (قم، بوستان کتاب قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۲.
۶. همو، «اسلام و ایران؛ بررسی تاریخی»، *مجموعه مقالات*، پیشین، ص ۱۵.
۷. همان، ص ۱۵-۱۶.
۸. آرنولد توین بی، *مورخ و تاریخ*، ترجمه حسن کامشاد، چاپ اول، (تهران، خوارزمی، ۱۳۷۰)، ص ۲۲-۲۳.
۹. در این باره ر.ک: ای. اچ. کار، *هالت، تاریخ چیست*، ترجمه حسن کامشاد، (تهران، خوارزمی، ۱۳۴۹).
۱۰. برایان فی، *پارادایم‌شناسی علوم انسانی*، ترجمه مرتضی مردیها، چاپ اول،

(تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳)، ص ۲۳۵ - ۲۳۶.

۱۱. مایکل استنفورد، *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، ترجمه احمد گل محمدی، چاپ اول، (تهران، نشر نی، ۱۳۸۲)، ص ۱۹.

۱۲. در این باره می توان به کتاب زیر مراجعه کرد:

Bentley Michael: *Modern Historiography an Introduction*, London and Newyork.

۱۳. حسن حضرتی، پیشین، ص ۱۶.

منابع

- آیینه‌وند، صادق، *علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی*، چاپ اول (تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷).

- استنفورد، مایکل، *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، ترجمه احمد گل محمدی، چاپ اول (تهران، نشر نی، ۱۳۸۲).

- حضرتی، حسن، *دانش تاریخ و تاریخ نگاری اسلامی* (قم، بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۲).

- _____، «اسلام و ایران؛ بررسی تاریخی» *مجموعه مقالات*، چاپ اول (قم، نشر معارف، ۱۳۸۴).

- _____، *تاملاتی در علم تاریخ و تاریخ نگاری اسلامی*، چاپ اول (تهران، نقش جهان، ۱۳۸۰).

- فی، برایان، *پارادایم‌شناسی علوم انسانی*، ترجمه مرتضی مردیها، چاپ اول (تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳).

- کار، ادوارد، *هالت، تاریخ چیست*، ترجمه حسن کامشاد (تهران، خوارزمی، ۱۳۴۹).

- مهدی، محسن، *فلسفه تاریخ ابن خلدون*، ترجمه مجید مسعودی، چاپ سوم (تهران،

انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳).

- Bentley Michael: Modern Historiography an Introduction, London and Newyork.